

قربانی فرزند در دو داستان رستم و سهراب و حضرت ابراهیم

* حسن شهابی

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۱۸

** مرضیه کوچکی

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۱۴

چکیده

این تحقیق به بررسی دو اثر «رستم و سهراب» اثر ابوالقاسم فردوسی - شاعر قرن چهارم - و داستان حضرت ابراهیم و اسماعیل از منظر قرآن پرداخته است. هدف از این تحقیق آشکار ساختن نمودهای مفهومی لویناسی مسئولیت در رابطه بین فرزندکشی توسط شخصیت‌های اصلی این آثار، رستم و حضرت ابراهیم، و تردیدهای اخلاقی است. این تحقیق بر آن است که نشان دهد که آیا عمل فرزندکشی توسط شخصیت‌های اصلی از منظر اخلاق توجیهی دارد یا خیر؟ بدین ترتیب آثار با توجه به نظریه اخلاق از دیدگاه *امانوئل لویناس* مورد تحلیل محتوایی قرار گرفته‌اند. این تحقیق نشان می‌دهد که چگونه عمل فرزندکشی علی‌رغم مذموم بودن آن در شرایط خاص امری اخلاقی محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فرزندکشی، مسئولیت، اخلاق، رستم، سهراب، شاهنامه.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمان (استادیار).

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمان.

مقدمه

به‌طور معمول تصور می‌شود که کشتن فرزند در جوامع مختلف امری شایع به شمار می‌رود. از نظر ماده یک کنوانسیون حقوقی کودک (مصوب ۱۹۸۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد) «کودک هر فرد انسانی زیر ۱۸ سال است که نیازمند حمایت‌های قانونی است» (زراعت، ۱۳۸۶: ۵۰). فرزندکشی اثرات عاطفی و روانی شدیدی در پی دارد؛ به همین جهت بوده که جلوه‌هایی هم در هنر داشته، و داستان‌های بسیاری بر اساس آن آفریده شده که از میان آن‌ها داستان «رستم و سهراب» اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی و داستان حضرت ابراهیم و اسماعیل که در قرآن آمده است، در این جستار مورد بررسی قرار می‌گیرند.

در هر کدام از این روایت‌ها، آثار قابل توجهی چهره نموده است، که در هر یک به فراخور کوشش شده‌گره از برخی ابهامات گشوده شود. اگرچه در برخی از این آثار به فرزندکشی اشاره شده، ولی در هیچ یک به‌طور خاص فرزندکشی رمزگشایی نشده است.

تحقیق حاضر می‌کوشد تا عمل فرزندکشی توسط شخصیت‌های اصلی این آثار در حوزه اخلاق از دیدگاه *امانوئل لویناس*، یکی از مهم‌ترین فیلسوفان حوزه اخلاق در قرن بیستم که در ایران کم‌تر شناخته شده است، را مورد بررسی قرار دهد. از دیدگاه *لویناس* «اخلاق به معنای توجه به حق دیگری است، و این برگرفته از هستی‌شناسی نیست زیرا معنایی فراسوی هستی دارد» (لویناس، ۲۰۰۶: ۴۶). این نشان می‌دهد که برای *لویناس* بر خلاف *هایدگر*، «هستنده» بر «هستی» اولویت دارد.

لویناس به این امر نیز اشاره می‌کند که «رابطه اخلاقی "چیزی غیر از هستی" (همان: ۴۶)، بنابراین کلیدی‌ترین اتفاق در فلسفه *لویناس* ارتباط میان «همان» و «دیگری» است، زیرا نفس من، چون به دیگری می‌نگرد، نسبت به او احساس مسئولیت می‌کند، و از اینجاست که رابطه اخلاقی شکل می‌گیرد.

لویناس در واقع بر این نظر است که "در اولین ارتباط با دیگری مسئولیتی در برابر وی شکل می‌گیرد که منجر به نوعی احساس ایثار، بدون توقع هر پاداشی است، زیرا دیگری به من ارجحیت دارد. دور از انتظار نیست که خشونت پایدار در هر رابطه دیالکتیکی - رابطه خویشاوندی - با دیگر که در آن دیگر به خود مبدل می‌شود وجود دارد" (لویناس، ۱۹۶۹: ۵۸). به طور خلاصه وی گاهی اوقات خشونت را برای اخلاق لازم می‌داند. بنابراین این تحقیق به دنبال آن است تا رابطه بین فرزندکشی توسط شخصیت‌های آثار و تردیدهای اخلاقی را از منظر لویناس مورد بحث و بررسی قرار دهد.

بحث و بررسی

در «شاهنامه» فردوسی احساس مسئولیت به گونه‌ای متفاوت نمود پیدا می‌کند، و برای تحلیل آن پرداختن به داستان سوگنامه «رستم و سهراب» که یکی از پر شکوه‌ترین و ژرف‌ترین تراژدی‌های «شاهنامه» است، ضروری به نظر می‌رسد. اما انگیزه آغازین این نبرد چیست؟ آیا جاه‌جویی و بی‌خردی سهراب است که به پشتیبانی نیروی بازوی خویش دست به پیکار می‌زند؟ آیا می‌توانیم رستم را لجوجی بی‌خرد بدانیم که ندانسته ابزار دست تقدیر می‌شود؟ آیا کردار (فرزندکشی) او را می‌توانیم به امری تصادفی تأویل کنیم؟ رستم برترین آفریده فردوسی است. اما او تنها نمودار نیرو نیست؛ او مجموعه‌ای است از اندیشه و خرد، نیرو و دلاوری، بردباری و از خودگذشتگی، زیرکی و منطقی سخت و استوار. او نمونه آرمانی فردوسی است. او یگانه نماینده و مظهر توده‌های ایرانی است که به خامه هنرمند فردوسی، با اجتماعی از نیکوترین گوهرهای مردمی در قالب یک مرد تجسم یافته است. او در عین حال وحدتی است از گوهرهای متضاد. خرد گودرز و پیران، پهلوانی و آئین‌خواهی گیو، دلیری و میهن‌دوستی و از خودگذشتگی بهرام، بی‌باکی و پیشروی بیژن،

نیرومندی شگفت آور و پاکدلانه سهراب و نازک‌دلی و آزرم سیاوش را در خود وحدت بخشیده است. اگر هر یک از ایشان خداوند گوهرهای ویژه خویش است، رستم خدای خدایان و دارنده همه آنهاست. او دارنده والاترین گوهرهای مردمی است، و لیک سهراب فرزند رستم است. گوهر راستین او در دلاوری و جوانی اوست، اما از خرد یکسره برکنار نیست (ثاقب‌فر، ۱۳۴۸: ۱).

اما همواره این پرسش وجود داشته است که دلیل این کار رستم (فرزندکشی) چیست؟ آیا رستم راهی دیگر جز کشتن فرزند ندارد؟ در واقع، جوانی سهراب است که او را به مقابله با سنت‌های کهنه و قدیمی می‌کشاند. این تنها پیکار بین پدر و فرزند نیست بلکه پیکار گذشته و آینده، پیکار آئین‌خواهی و آئین‌شکنی نیز هست. شاید اگر رستم و سهراب یکدیگر را می‌شناختند، دیگر داستان به چنین فاجعه‌ای نمی‌انجامید.

اما باز هم نمی‌توان به یقین گفت که در آن صورت فرجام بدتری نخواهد داشت. «هنگامی که بر خودت و همگان آشکار شد که دشمن فرزند توست، آیا جز این دو راه در پیش داری که یا آگاهانه و در پیشگاه همگان فرزندی را از میان برداری، و یا بر تمام پیمان‌ها و وظایف پشت کنی؟ و چه دشوار است این راه‌یابی! پس راه رستم جز این است: راه خودفریبی و گریز از این حقیقت که سهراب فرزند اوست. رستم می‌کوشد تا آنجا که توان اوست پرده‌ها بالا نرود و بدین وسیله پیش از هر کس خود را می‌فریبد» (همان: ۳).

گویا راه تردید و گمان و کشتن فرزند راهی سراسر رنج و درد است. سرنوشت گلوی او را سخت می‌فشرد، و او را در انتخاب دچار تردید می‌کند. از واکنش‌های رستم در برابر رویدادها می‌توان به این مسأله پی برد. به عنوان مثال کیکاوس از هراس تازش سهراب پیامی به واسطه گیو به رستم می‌فرستد و او را "دل و پشت‌گردان ایران"، "گشایش‌بند هاماوران"، و "ستاننده مرد مازندران" می‌خواند و در نامه از او می‌خواهد:

چو نامه بخوانی، به روز و به شب
مکن داستان را گشاده دو لب
مگر با سواران بسیار هوش
ز زابل برانی، بر آری خروش

رستم هیچ‌گاه از پذیرفتن فرمان شاهان سر باز نزده است، اما اکنون «برای نخستین بار گرفتار تردید می‌شود، آن‌هم در چنین زمانی که ایرانی دچار یورش پهلوانی دلاور و بی‌رقیب است، که بی‌گفت‌وگو رستم می‌باید در رفتن شتاب کند. به یاد آوردن فرزند و به اندیشه او افتادن چندان دشوار نیست» (همان: ۲):

من از دُخت شاه سمنگان یکی
پسر دارم و باشد او کودکی
رستم در پاسخ شاه به میگساری و زمان‌گذرانی مشغول می‌شود:
بیاشیم یکروز و دم برزنیم
یکی بر لب خشک نم برزنیم
سه دیگر سحرگه بیاورد می
نیامد ورا یاد کاووس کی

اما این مستی رستم با مستی‌های پیشین او بسیار تفاوت دارد. «میگساری رستم همیشه در «شاهنامه» شادمانه و سالم است. گرچه در موردهایی نادر زمانی کوتاه از سر اندوه به می‌پناه می‌جوید، لیک این بار میگساری وی میگساری پهلوانی سخت اندوهگین و سرگشته است، که می‌کوشد تا به این شیوه از بار اندیشه رها گردد و شاید در این زمان ایزدان به یاری‌اش برخیزند، و هنگامه سهراب در نبود او خود به خود به انجام رسد» (همان: ۳).

رستم در پاسخ به کیکاووس که از دست او بسیار خشمگین است، چنین می‌گوید:
همه کارت از یکدیگر بدتر است
چو خشم آورم شاه کاوس کیست؟
تو را شهریاری نه اندر خور است
چرا دست یازد به من، طوس کیست؟
زمین بنده و رخس‌گاه من است
نگین گرز و مغفر کلاه من است
دو بازو و دل، شهریار من‌اند
سرنیزه و تیغ یار من‌اند
چه آزاردم او، نه من بنده‌ام
یکی بنده آفریننده‌ام

این اولین بار نیست که رستم از شاه می‌رنجد، اما نخستین بار است که خشم خود را چنین گستاخانه بیان می‌کند. این بار رستم بدون هیچ دلیلی فرمان شاه و سنت و میهن را زیر پا نهاده، و اکنون نیز در برابر خشم منطقی او، به جای پوزش خواهی، واکنشی شدید و نابخردانه نشان می‌دهد. پس این رفتار رستم باید انگیزه دیگری داشته باشد. همان عاملی که رستم را در اجرای فرمان شاه به سستی و زمان‌گذرانی واداشت، گریز از روبه‌رو شدن با سهراب، اکنون او را به خشونت وا می‌دارد.

نخستین شبی که سپاه ایران در برابر لشکریان سهراب اردو می‌زند، رستم از شاه دستوری می‌خواهد که پنهانی به اردوی سهراب برود. نمی‌توان انگیزه رستم را گونه‌ای جاسوسی برای سپاه خود و پی‌بردن به نقشه‌های دشمن دانست، زیرا وی در سراسر زندگانی پهلوانی خویش همواره چنین روش‌هایی را خوار شمرده است. «راست آن است که تنها مهر سهراب و کشش روی اوست که پدر را شبانه به اردوگاه فرزند می‌برد» (وکیلی، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

بینم که این نو جهاندار کیست بزرگان کدام‌اند و سالار کیست
در روز پیکار نیز رستم تمام سعی خود را می‌کند تا سهراب را از جنگ منصرف کند. «در روز پیکار، قبل از آغاز رزم، عاطفه پدری، پهلوان را بر آن می‌دارد تا با زبان نرم سهراب را به سوی آوردگاه دعوت کند، و به دور از بیگانه و نامحرم پسر و فرزند خود را نصیحت کند و از نبرد باز دارد» (پاشایی، ۱۳۸۹: ۴۰)؛ ولی هنگامی که در می‌یابد نمی‌تواند او را از جنگ باز دارد به سهراب می‌گوید: «لحظه‌ای درنگ کن تا مرا در جنگ ببینی. این دریا و کوه جنگ مرا فراوان دیده است، چه کرده‌ام؟ ستاره گواه من است، ای مرد! دلم به تو می‌سوزد، بر تو رحمت دارم، نمی‌خواهم که جان تو را من گرفته باشم. نمی‌دانم تو به تورانیان نمی‌مانی، در ایران نیز چون تو ندیده‌ام» (وکیلی، ۱۳۸۴: ۲۱۷). دل سهراب پس از

شنیدن داستان دلیری‌های پیشین رستم می‌لرزد. انگار پدر را می‌شناسد و دل به مهر او می‌بندد، و در گفت‌وگو با هومان تکرار می‌کند:

نشان‌های مادر بیابم همی	بدان نیز لختی بتابم همی
گمانی برم من که او رستم است	که چون او به گیتی نبرده کم است
نباید که من با پدر جنگجوی	شوم خیره روی اندر آرم به روی

و خطاب به رستم می‌گوید:

دل من همی با تو مهر آورد	همی آب شرمم به چهر آورد
همانا که داری ز گردان نژاد	کنی پیش من گوهر خویش یاد
من ایدون گمانم که تو رستمی	گر از تخمه نامور نیرمی

آیا می‌توان رستم را بی‌خرد دانست که با وجود این همه شواهد آشکار، که تنها یکی از آن‌ها کافی است تا فرزند را به او بشناساند، باز در شناخت وی ناتوان باشد. اما رستم چنین می‌گوید:

چنین داد پاسخ که رستم نی‌ام
چو او پهلوان است و من که‌ترم

سرانجام بعد از نبرد و پیکار سهراب به دست رستم کشته می‌شود. در سراسر تاریخ این نخستین بار است که یک انسان اینگونه ناچار می‌شود میان فرزند و خانواده خویش از یک سو، و میهن و پیمان‌های اجتماعی‌اش از سوی دیگر، به انتخابی دردناک و رنج‌آور تن در دهد. همانگونه که اشاره شد رستم پهلوانی میهن‌پرست است که تا کنون از آئین‌های آرمان‌خواهانه خود دور نشده، و پایش در نگهداری از سنت‌ها سست نگردیده است. در حقیقت بر اساس نظریه لویناس، رستم (خود) در برابر ایرانی و سنت‌ها و آئین‌ها و میثاق‌های پهلوانی خویش (دیگری) احساس مسئولیت می‌کند. پهلوانی که بارها حتی پیشنهاد شاهی ایران را نپذیرفته، و سرسختانه به پیمان‌های خویش وفادار مانده است،

بی‌درنگ احساس و عاطفه پدری خود را فرو خورده، و به گمان خویش میدان نمی‌دهد و فرزند خود را که به قصد آئین‌شکنی آمده می‌کشد.

قرآن نیز گزارشی از رخداد قربانی کردن اسماعیل می‌دهد، که برای تحلیل آن گذر به ابتدای این داستان الزامی به نظر می‌رسد. «ابراهیم(ع) گفت: پروردگار من! مرا فرزندی صالح عطا کن. پس او را پسری بردبار مژده دادیم» (سوره صافات) ابراهیم در زندگی اسماعیل را خیلی دوست داشت، چرا که اسماعیل ثمره عمرش و پاداش یک قرن رنج و سختی‌هایش بود. زندگی اسماعیل در تمامی هدف‌ها و راه‌های خداجویی با زندگی ابراهیم در هم آمیخته بود.

ابراهیم(ع) سال‌ها از او جدا بود و در فراق او می‌سوخت. روزی اسماعیل که جوانی نیرومند و زیبا بود از شکار برگشت. چشم ابراهیم به قد و جمال اسماعیل افتاد؛ مهر پدری به هیجان آمد و محبت اسماعیل در زوایای دل ابراهیم جای گرفت. خداوند خواست ابراهیم را در مورد همین محبت سرشار امتحان کند، امتحانی که بزرگ‌ترین و نیرومندترین انسان‌ها را از پای در می‌آورد. شب شد، همان شب ابراهیم در خواب دید که خداوند فرمان می‌دهد که باید اسماعیل را قربانی کند. ابراهیم در فکر فرو رفت که آیا خواب، خواب رحمانی است؟ شب بعد هم عین این خواب را دید، این خواب را در شب سوم نیز دید، یقین کرد که خواب، خواب رحمانی است و وسوسه‌ای در کار نیست (سوره صافات).

در اینجا سخن از مأموریتی است که در خواب به حضرت ابراهیم داده می‌شود. خواب هر چند که برای مردمان عادی حجت نیست، ولی برای پیامبران خواب نیز بخشی از وحی است. در قرآن آمده است که «وحی به طرق و راه‌های مختلف انجام می‌شود که یکی از آن‌ها رؤیا و خواب است» (سوره شورا). بنابراین آن حضرت مأمور شد تا فرزند خود را به قربانگاه برده، و بر اساس مراسم آیینی خاص قربانی کند. این فرزند تنها فرزندی است که

در سر پیری به بشارت الهی به او داده شده است، و اکنون مأمور شده است تا او را قربانی کند. این مأموریت چندین بار در خواب تکرار شده است (طباطبایی، ۱۳۷۹، ذیل تفسیر آیات ۱۰۷-۱۰۰ سوره صافات).

ابراهیم که فراز و نشیب‌های سختی را پشت سر گذاشته بود، و در همه جا و همه وقت تسلیم فرمان خداوند بود و همه رنج‌ها را در راه او تحمل می‌کرد، توانسته بود در تمام آزمایش‌های الهی قبول شود و شایستگی خود را به اثبات برساند، اکنون باید میان خدا و نفس یکی را انتخاب کند. او که همیشه خدا را بر وجود خود حاکم کرده، در اینجا نیز - هر چند بسیار سخت بود - به سوی خدا رفت. ابراهیم با تصمیمی قاطع آماده قربانی کردن اسماعیل شد، چرا که کنگره عظیم حج قربانی، ایثار و فداکاری و نفس‌کشی می‌خواست تا مورد قبول واقع گردد.

ابراهیم به خاطر دین و ایمانش، و هم‌چنین اطاعت از اوامر خدای یگانه - که خود را در برابر همه آن‌ها مسؤول و موظف می‌دانست - تسلیم امر الهی شد و به اسماعیل گفت: «فرزندم در خواب دیدم که تو را قربانی می‌کنم. اسماعیل این فرزند رشید و باکمال که به راستی شرایط فرزند ابراهیم را دارا بود، بی‌درنگ در پاسخ گفت: ای پدر فرمان خدا را انجام بده، به خواست خدا مرا از مردان صبور و با استقامت خواهی یافت» (همان: ۲۳۱).

سپس ابراهیم در حالی که به شدت اشک می‌ریزد و ناله‌های وی به آسمان می‌رود، دست و پای اسماعیل را با طناب می‌بندد، و آماده قربانی کردن وی می‌شود. او برای اینکه فرمان خدا سریع اجرا شود، کارد را فشار می‌دهد اما کارد نمی‌برد، ابراهیم با ناراحتی کارد را بر زمین می‌اندازد، کارد به اذن خدا به زبان می‌آید و می‌گوید: «خلیل به من می‌گوید بئیر، ولی جلیل (خدای بزرگ) مرا از بریدن نهی می‌کند» (اشتহারدی: ۴۵۲).

در همین لحظه ندای خدا به گوش ابراهیم می‌رسد:

﴿قَدَّصَقَتِ الرُّؤْيَا﴾

«فرمان خدا را با عمل تصدیق کردی» (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۳۲۲)

خداوند تشنه خون نیست بلکه می‌خواهد آدم بسازد. آیت *الله مکارم شیرازی* در «تفسیر نمونه» جلد نوزدهم معتقد است امری که از طرف خدا به حضرت *ابراهیم* (ع) داده شده است یک امر امتحانی است، امتحان اراده جدی، و به اصل عمل تعلق نگرفته است. بلکه هدف آن است که مشخص شود تا چه اندازه آمادگی اطاعت دستور را دارد. *ابراهیم* و *اسماعیل* با ایثار و بندگی در سخت‌ترین امتحان الهی قهرمانانه فاتح شدند. می‌توان نظریه احساس مسئولیت *امانوئل لویناس* را نیز به داستان حضرت *ابراهیم* و *اسماعیل* اطلاق کرد. حضرت *ابراهیم* همواره خود را در برابر اوامر و خواسته‌های خداوند مسئول می‌داند. مقصد *ابراهیم* (خود) کشتن فرزند و خونریزی نیست، بلکه قصد ایثار و استقامت و فداکاری و تسلیم حق بودن (دیگری) است. تا *ابراهیمیان* تاریخ بدانند که باید این چنین به سوی خدا رفت. این است معنی ایثار، انتخاب بزرگ و بالأخره همه چیز را برای خدا خواستن و در راه او ماندن و فدا کردن.

نتیجه بحث

فرزندکشی دلایل و علل متفاوتی دارد. آنچه که نتایج تحقیق مشخص نمود دلیل عمده آن بین اقوام و ملل مختلف احساس مسئولیتی است که افراد در درون خود دارند. مسئولیت‌ها در بستر زمان و مکان متفاوت هستند که گاه می‌تواند افراد را در تصمیم‌گیری‌هایشان بر سر دوراهی قرار دهد. کشتن *سهراب* به دست رستم نیز از این احساس مسئولیت نشأت می‌گیرد. رستم در قرن چهارم می‌زیسته است. وی با توجه به

مقتضیات زمانی و مکانی و تابوهای حاکم بر جامعه، به مردم و خواسته‌های آن‌ها ارزش و احترام زیادی می‌گذارد.

همانگونه که پیش از این برشمردیم رستم پهلوانی است میهن‌پرست؛ که سرسختانه بر سر پیمان‌ها و آئین‌های خویش وفادار مانده، و هیچ‌گاه آئین‌شکن نبوده است. حال او چگونه می‌تواند تسلیم جاه‌جویی‌های فرزند خود شود. چراکه سهراب این بار بدون نیروی داوری کننده سد سازنده اندیشه پدر، و با دستی بازتر و اندیشه آزادتر به شکستن آئین‌ها و سرنگونی کاوس خواهد پرداخت، و بدین‌گونه به سادگی نام و میراث پدرانش را آلوده خواهد کرد. این بار هیچ چیز سد راه او نخواهد بود. رنج رستم رنج میهن است و میثاق‌های پهلوانی خویش. پس نه تنها باید به پیکار با فرزند خود برخیزد، بلکه در چیرگی بر او نیز باید بکوشد. اگرچه کشتن تنها فرزند خود برای ابراهیم بسیار سخت بود، تسلیم امر الهی شد. قلب ابراهیم که از ایمان به پروردگار خود لبریز بود، از اعتقاد و اعتماد به قدرت خالق خود مالا مال بود، او خود را در برابر امر و خواسته الهی مسئول می‌داند و تصمیم به اجرای این فرمان می‌کند.

بر اساس نظریه لویناس برای اینکه اخلاق معنا پیدا کند، می‌بایستی بیش‌تر مسئول "دیگری" باشی تا مسئول "خود". برای مسئول بودن می‌بایستی به زمان "دیگری" عبور کرد و از زمان "خود" دور شد. پس نمی‌توان در زمان "خود" قرار گرفت و مسئول بود. به طور خلاصه می‌توان گفت که "من برای دیگری هستم" و "دیگری" بر من تقدم دارد. بنابراین بودن برای دیگری یعنی مسئول بودن در برابر او. از این رو فرزندکشی توسط دو قهرمان این آثار بر اساس نظریه لویناس کاری کاملاً اخلاقی است.